

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

هدایت معنوی و باطنی

امام جو او علیؑ

درسهایی از اصول دین، شماره نوزدهم

نام جزوه: هدایت معنوی و باطنی امام علیؑ
نویسنده: هیأت تحریریه موسسه در راه حق
ناشر: موسسه در راه حق
نوبت چاپ: مکرر
تاریخ چاپ: ۱۳۹۶ هـ ش
چاپخانه: سلمان فارسی
نشانی: قم، خیابان آیت الله مرعشی نجفی (ارم)
کوچه ۲۰ - پلاک ۱۰ - موسسه در راه حق
تلفن: ۲-۳۷۷۴۳۲۲۱ (۰۲۵)

www.darrahehaq.com

سامانه پاسخگویی پیامکی: ۱۰۰۰۲۲۲۳۳۳

رایگان

فهرست مطالب

- ۱۳..... اشاره هایی از قرآن به حیات معنوی انسان
- ۱۵..... حیات معنوی چگونه پیدا می شود؟
- ۱۸..... راهنمای حیات
- ۲۰..... «هدایت به امر» چیست؟

درسهایی از اصول دین، شماره نوزدهم / ۵

زندگی پیامبر(صلی الله علیه وآله) و کردارهای او، نمایشگر راستین برنامه های اساسی اسلام است. او، هم راهبر سیاسی و زمامدار جامعه ی مسلمانان بود و هم با پیک وحی، احکام و قوانین اسلامی را، از سوی خدا دریافت می فرمود و در قلمرو حکومت اسلامی به کار می بست. کردار او، قانون مجسم و رفتارش اخلاق محض و دستوراتش، رهبری و هدایتی خردمندانه و استوار بود... به پندواندرز اکتفا نمی کرد بلکه به تشکیل جامعه یی نمونه براساس عدالت راستین نیز می پرداخت.

چرا که اسلام در تأمین سعادت جامعه، ضمانت اجرای دنیوی نیز دارد؛ چنان نیست که: کیفر کسانی

را که به سعادت جامعه با بزهکاری، لطمه می زنند، فقط به آخرت حواله کند بلکه هم در این سو، و در همین دنیا نیز آنان را به کیفر مقرر شده می رساند. پس حکومت و رهبری، متن کار آن گرامی بود.

اما البته اسلام، این امتیاز را برسیستمهای دیگر حکومتی دنیا دارد که: به آن روی سگه ی وجود هر انسان نیز، همواره چشم داشته است و همگام با اکثر دستورهای اسلامی به کسب فضایل معنوی و انسانی، توصیه می کند.

آنچه امروز در تمدن بشری، بسیار به دست فراموشی سپرده شده و روزاروز، نتیجه های پلید و پلشت آن به چشم می خورد؛ همین مسأله است: «از خاطر بردن انسانیت و معنویت و آخرت».

درسهایی از اصول دین، شماره نوزدهم / ۷

اما اسلام، به این مهم، توجه ویژه دارد و پیشوایان اسلام، پیوسته اساس ایده‌ی خویش را بر همین «تربیت معنوی» انسانها؛ قرار می‌دادند.

بیشتر مردم، از حقیقت «جوهر والای انسانی» خویش، غافل اند؛ چرا که چنان لطیف و دقیق است که جز به چشم روشن بینان نمی‌آید... پس، از دیدگاه مردم عادی، این سرزمین حرم وجود هر انسان؛ در کرانه‌ی دور از افکار و ایده‌ها و نگرش مردم عادی قرار دارد و از توجه به آن ناتوانند، تا چه رسد به آن که بتوانند در این زمینه «راهرب» باشند.

از انسانی که پس از گذشت قرن‌ها، هنوز نیمی از همه‌ی فعالیتها و واکنشهای فیزیکی بدن خویش را، باز نشناخته است؛ چگونه می‌توان انتظار داشت که

جنبه ی متفاوتی آن را بشناسد؟! و برای رسیدن به آن دور دست، برنامه و طرح ارائه کند؟!

پس بی هیچ گفتگو، در این زمینه راهبر، باید خود کسی باشد که جوهر وجودش، با عالم متفاوتی پیوند داشته باشد و محرم و آشنای آن عالم و در همه ی راههای ناشناخته و بلند آن وادی، راهسپر باشد... که گفت: تا راهرو نباشی، کی راهبر شوی؟

به راستی، آیا سزاوار است که دست از سرنوشت معنوی انسان بشویم؟
استعداد ویژه ی روحانی و جوهر متعالی هر انسان را، نادیده انگاریم؟

درسهایی از اصول دین، شماره نوزدهم / ۹

و او را با حیوانی برابر بدانیم و با دنیای خور و خواب و خشم و شهوت واگذاریم تا چون کرم، در نیازهای حیوانی خود بلولد؟

هیچ، هرگز، این سزاوار مقام بلند انسان نیست... انسان، با نیازهای روحانی و ملکوتیش و با استعداد ویژه ای که خداوند در این زمینه در نهاده است؛ شاهکار آفرینش و خورشید عالم خلقت است: بر اوست که چون مهر عالمتاب، تابندیهای دور از دسترس، مکان بگیرد و بر همه ی آفاق چون نور آفتاب، گرما و حرارت بپاشد...

چرا که این برگزیده؛ در منظومه ی آفرینش، سرگردان نیست؛ ذره ای است اما از پرتو خورشید بلند ربوبی؛ بر او تاییده اند و خدا در جمع

۱۰ / هدایت معنوی و باطنی امام علیؑ

آفریده های خویش به او، نظر لطف داشته است و دارد...

آثار این لطف را از سوی خداوند نسبت به انسان در طول تاریخ بشری، با بعثت پیامبران به چشم می بینیم.

خدا بر اساس همین مهر و لطف، پیامبران را فرستاد، تا راهبری کنند و روح بلند و بی آرام انسان هارا به کرانه ی آن رستگاری و والایی عظیم برسانند.

قرآن کریم به این حقیقت در آیه های بیشمار اشاره می کند:

از جمله آنجا که ابراهیم پیامبر علیؑ، از خدا می خواهد: پروردگارا! بر فرزندان ما، پیامبری از

درسهایی از اصول دین، شماره نوزدهم / ۱۱

خودشان بفرست تا آیه های روشن تو را بر آنها
بخواند و به آنان، کتاب و حکمت آموزد و پاکشان
سازد؛ که تو عزیز و حکیمی.^۱

در همین آیه، به روشنی می بینیم که: غیر از
دانش و حکمت و راهنمایی؛ پاکی و تزکیه ی نفس
- که همان تربیت معنوی است، یکی از ارکان دعوت
انبیاء، به شمار آمده است.

در مکتب پیامبر ارجمند، مردانی از این تربیت
ویژه، برخوردار شدند و به تکاملی شگرف و خیره
کننده رسیدند. سلمان، ابوذر، مقداد، عمار، میثم،
اويس قرن و دیگرها و دیگرها؛ همه از این گروه
برتر هستند.

۱. سوره ی بقره، آیه ۱۲۹.

وجودشان سرچشمه ی پاکی و درستی بود... از همه ی بدی ها پاک شده بودند... بجز خدا، نمی خواستند و بجز خدا نمی دیدند در همه ی وجود و بر سراسر جان و قلب و روح و تنشان، تنها خدا حکومت می کرد...

به همین جهت، هر یک نمونه ی یک انسان تکامل یافته و هر کدام منشاء خدمت های زمان خویش بودند.

پس، اخلاق و تهذیب روح، موضوع تشریفاتی و زائدی نیست که نسبت به آن بی تفاوت بمانیم تا آنگاه که از همه ی مسائل زندگی فارغ شدیم و ذوق به ما حالی داد و زندگی مجالی؛ به آن پردازیم... نه، اخلاق سازنده ی همین زندگی و جزئی از آن و البته

درسهایی از اصول دین، شماره نوزدهم / ۱۳

بسیار از آن مهمتر است: یعنی با گواهی خرد
واحساس؛ صفات عالی اخلاقی و پاکی روح، چنان
عظیم و چنان پرژرفاست که انسان در پناه آن، از
صورت و نقش، در می گذرد و به حیات معنوی و
حقیقت ارجمند انسانی خویش می رسد تا آنجا که:
«آنچه نادیدنی است، آن ببیند»^۱.

اشاره هایی از قرآن به حیات معنوی انسان

* مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ،
فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيٰوةً طَيِّبَةً.^۲

۱. از هاتف اصفهانی با اندک تغییر در مصراع.

۲. سوره ی نحل، آیه ی ۹۷.

هرکس - از مرد یا زن را - کرداری شایسته
باشد، و ایمان هم؛ ما بدو، زندگی و حیات پاک
خواهیم داد.

* يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا
دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ^۱.

ای مؤمنان چون خدا و پیامبر، شما را به سوی
آنچه که حیات بخش شماست فرا خواندند پاسخ
گویید؛ که زنده خواهید شد.

آشکار است که زندگی و حیاتی که در آیه های
بالا به چشم می خورد؛ غیر از زنده بودن ظاهری
است.

درسهایی از اصول دین، شماره نوزدهم / ۱۵

چیزی نیست جز حیات معنوی و زنده بودن
راستین انسانی؛ که تنها از راه کردار نیک و تزکیه ی
نفس، حاصل می گردد.

حیات معنوی چگونه پیدا می شود؟

برای پیدایش حیات معنوی نیز، چون سایر پدیده ها،
شرایطی لازم است.
حیات معنوی، ثمره ی رفتار و کردار انسان
است.

البته رفتار و کرداری که با آموزش درست و
راستین، شکل گرفته و از مرئیانی آسمانی، آموخته
شده باشد.

امر و نهی خدا - که آنرا اصطلاحاً «تشریح»
می گوئیم؛ با حقایق و واقعیتهای عالم آفرینش و

دنیای هستی یعنی «تکوین» ارتباط و بستگی کامل دارد. ما چون از حقایق عالم و مصالح و مفساد رویدادها: ناآگاهیم؛ زیرا دانشمان بسیار اندک است؛ پس، از رفتاری که سازنده ی حیات معنوی ما باشد، بی خبریم؛ امّا: امام علی^{علیه السلام} آن حقایق و مصالح والا و بلند را، چون آموزگاری آگاه و مهربان، برای بشر، با بیانی بسیار روشن، باز می گوید، تا سعادت‌مند شویم و به حیات معنوی برسیم.

پس دین: مجموعه ی حقایق و معارفی است بالاتر از فهم عادی ما که خداوند آنها را به وسیله ی پیامبر و جانشینان پاک و معصوم او بیان می کند تا در درون ما حیات معنوی را به وجود آورد و سعادت ابدی ما را تضمین کند.

درسهایی از اصول دین، شماره نوزدهم / ۱۷

اینک: اگر ما فرمان بردیم، رستگاری خواهیم داشت؛ و گرنه زیان برده ایم، درست مانند کودکی که تحت تربیت قرار می گیرد و از مربی، تنها امر و نهی، می شنود و کارهایی را که از خواسته اند، بی چون و چرا انجام می دهد؛ اگر چه بیشتر نمی فهمد که در عمق آن چیست و چه سودی دارد، ولی پس از گذراندن ایام تربیت، از جهت اخلاق و روشهای پسندیده‌یی که در باطن او، به وجود می آید، زندگی سعادت‌مندانه‌یی خواهد داشت... اما اگر از انجام دستورهای مربی، سرپیچی کرده باشد، بعدها در خواهد یافت که تا چه اندازه زیان برده است.

راهنمای حیات

اینک ببینیم، تأمین این زندگی معنوی و تکامل آن -
که حتماً به راهنما نیاز دارد - باکیست؟

آیا از انسان عادی برمی آید؟؛ یا باید کسی باشد
با کلماتی مطمئن و تضمین شده و در رفتار، مصون
از خطا و در اصطلاح: «معصوم» و نیز خود او بر مقام
بلند حیات معنوی، ایستاده.

چرا که خداوند تا کسی را خود کاملاً هدایت
نکند، وظیفه ی هدایت دیگران را برعهده ی او
نمی سپارد.^۱

۱. أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ، أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ
يُهْدَى، فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ؟ سوره یونس، آیه ی ۳۵.

درسهایی از اصول دین، شماره نوزدهم / ۱۹

به ویژه که: اساساً امامت به مفهوم هدایت معمولی نیست، زیرا این وظیفه ی هر مسلمانی است و خاص امام نیست.

مراد از آن هدایت؛ «هدایت به امر» است. و تا آنان به حیات معنوی دست نیافته باشند و حقایق عالم برایشان کشف نشده باشد؛ نمی توانند به این گونه هدایت پردازند.

از واریسی آیات قرآن، در زمینه ی «امامت» و «هدایت»، در می یابیم که هر جا سخن از معنای امامت به میان آمده؛ مسأله ی: «هدایت به امر» نیز، به عنوان تفسیر و توضیح، ذکر شده است.

۲۰ / هدایت معنوی و باطنی امام علیؑ

«هدایت به امر» چیست؟

امام، گذشته از آموزش احکام و هدایت ظاهری؛ ولایت و هدایت باطنی نیز، دارد.

یعنی از راه باطن، دست انسانهایی را که استعداد و سزاواری دارند، می گیرد و به سوی کمال سوق می دهد. این هدایت، چون بر اساس، فیض معنوی و مقام های باطنی انجام می شود، «هدایت به امر» نامیده می شود.

هدایت باطنی، مقام والایی است که پیامبران بزرگ، پس از مقام پیامبری، به آن می رسیدند؛ چنان که خداوند، ابراهیم علیہ السلام را پس از مقام پیامبری، به

درس‌هایی از اصول دین، شماره نوزدهم / ۲۱

امامت و مقام هدایت باطنی رسانید؛ که فرمود: اِنِّی

جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ اِمَامًا.^۱

امام عَلَيْهِ السَّلَامُ؛ چون به مقام ولایت و هدایت به امر،
رسیده است؛ می تواند دست به کارهایی بزند که از
نظر- گاه مردم عادی، شگفت انگیز و غیرممکن
می نماید.

به شهادت قرآن؛ «أَصْفَ بْنَ بَرَّحِيَّه»، از اوصیای
سلیمان عَلَيْهِ السَّلَامُ توانست در مدتی کمتر از یک چشم بر
هم نهادن؛ تخت «ملکه ی سبا» را، پیش از ورود او
نزد سلیمان حاضر سازد؛ چراکه او بر جهان خارج از
طبیعت، مسلط و پاره یی از حقایق پوشیده ی این
جهان را فرا گرفته بود.

پیشوایان و امامان معصوم ما علیهم السلام در مرتبه‌یی
بس والاتر از آصف، قرار داشتند.

شاهد این حقیقت؛ تاریخ معتبر و مدارک اصیل
روایی است که در آن‌ها هدایت معنوی و ولایت
باطنی امامان گرامی ما؛ ضمن داستانهای زیادی؛ یاد
شده است.

باری؛

امام چون خود در عالی‌ترین درجه‌ی حیات
معنوی است؛ یک نوع هدایت و جذبه‌ی روحانی
دارد که می‌تواند بر دل‌های مردم شایسته، تأثیر
بگذارد و در آن‌ها تصرف کند و آنان را به سوی
کمال بکشاند... چنان‌که در تاریخ، شرح حال گروهی

درسهایی از اصول دین، شماره نوزدهم / ۲۳

از شاگردان امامان را می خوانیم که تاریخ به وجود

تابناک ایشان می بالد...

اینک نمونه ای چند:

۱- مرد دمشقی

علی بن خالد «زیدی» بود؛ یعنی پس از امام

چهارم حضرت زین العابدین علیه السلام؛ سایر امامان را

قبول نداشت و در زمان امام نهم، حضرت جواد که

درود خدا بر او باد - می زیست.

می گوید: در شهر «سامراء» بودم.

به من خبر دادند: مردی از دمشق را بدین جا

به آورده اند و به اسارت و زندانی کرده اند که ادعای

پیامبری می کند.

به دیدن او رفتم.

پرسیدم چگونه یی و سرگذشت تو چیست؟
گفت: در شام، در محلی که می گویند محل
نهادن سر مقدس و پاک امام شهید آزاده، حضرت
حسین علیؑ است به عبادت مشغول بودم.
یک شب، به ناگاه مردی را پیش روی خود
یافتم که فرمود: برخیز!...
بی اراده برخاستم؛ کمی با او راه رفتم... اما خود
را در مسجد کوفه یافتم!
فرمود: این مسجد را می شناسی؟
گفتم: آری، مسجد کوفه است.
او نماز خواند، و من نیز با او نماز خواندم؛
آنگاه دوباره به راه افتادیم... هنوز راهی نرفته بودیم
که خود را در مسجد مدینه دیدم!

درسهایی از اصول دین، شماره نوزدهم / ۲۵

او به رسول خدا درود فرستاد؛ و هر دو آنجا نیز
نماز گزاردیم.

آنگاه خارج شدیم و دوباره در راه بودیم...
لحظه ای بعد خود را در مکه دیدم... طواف کردیم...
خارج شدیم و گامی چند نپیموده من خود را بر جای
نخستین، در دمشق یافتم... و آن شخص از نظر
ناپدید شد. - گویی نسیمی بود که به نوازش،
برچهره ام وزید و رفت... -

یک سال از این ماجرا گذشت... سال بعد، باز
همان مرد را دیدم، شاد شدم او مرا به همان سفرها
خواند و همچنان، چون بار نخستین، همه ی آن
جایگاههای پاک را با هم درنوردیدیم... اما آنگاه که
می خواست از من جدا شود، بدو گفتم:

- تو را سوگند می‌دهم به کسی که چنین
یارایی، به تو داده است، خود را به من بازشناسان!
گفت: من: محمد بن علی بن موسی بن جعفر؛
«یعنی امام نهم» می‌باشم.

...و من این واقعیت را به هر کس که دیدم
بازگفتم تا خبر به محمد بن عبدالملک زیارت رسید.
او دستور داد تا مرا گرفتند و تهمت زدند که مدعی
پیامبری شده‌ام... و اینک می‌بینی که در زندان او
هستم.

به او گفتم: می‌خواهی شرح حالت را برای
محمد بن عبدالملک بنویسم؟

گفت بنویس!

درسهایی از اصول دین، شماره نوزدهم / ۲۷

من نوشتم؛ اما ابن عبدالملک، در جوابم نوشت:
«به او بگو؛ از همان که در شبی او را از شام به
کوفه و آنگاه به مدینه و مکه و سپس به دمشق برد و
بازگرداند، بخواهد، تا از این زندان نیز رهایش کند».

از این پاسخ اندوهناک شدم.

صبح آن روز به زندان رفتم، تا جواب نامه را به
او بگویم.

اما دیدم که سربازان بسیار و مردم بیشمار، در
حوالی زندان رفت و آمد می کنند، پرسیدم چه شده
است؟

گفتند: همان زندانی که ادّعی پیامبری داشت؛
از زندان گریخته است و نمی دانیم که به زمین رفته
یا چون پرنده ای به آسمان.

علی بن خالد، می گوید: پس از دیدن این
واقعه؛ دست از مذهب خود «زیدی» شستم و از
شیعیان امام نهم، حضرت جواد علیؑ شدم.^۱

۲- میثم تمار

حضرت علیؑ، سالار پرهیزکاران، میثم را
خرید و آزاد کرد؛ و از وی پرسید چه نام داری؟
سالم.

- اما من از پیامبر شنیدم که نام اصلی تو میثم
است.

- آن عزیز راست فرموده اند، شما نیز راست
می گوید؛ نام اصلی من میثم است.

درسهایی از اصول دین، شماره نوزدهم / ۲۹

- پس در نامی که پیامبر فرموده است، بمان، و

نام دیگر را ترک کن!

حضرت علی علیه السلام، بدین ترتیب، بنده یی را خرید و آزاد کرد اما رشته ای از مهر برگردن او افکند که تا آخرین لحظه های زندگی، با او ماند... مرگ هم نتوانست این رشته را از گردن او بگسلد.

میثم، آزاده یی بود که استعدادی شگرف داشت و در مکتب حضرت علی علیه السلام، رفته رفته آبرویی بزرگ یافت و در زمره ی یاران حضرت علی علیه السلام، جای گرفت.

از دقایق آگاه گشت و به حقایق پی برد. به علی علیه السلام عشق ورزید... چونانکه گیاه تشنه، به باران، از او الهام می گرفت، با او می زیست، در او غرق

۳۰ / هدایت معنوی و باطنی امام علیؑ

بود و از او بر نور دل و شادی جان خویش
می‌افزود... و این لذت را به جهانی ثروت،
نمی‌فروخت.

روزی حضرت علیؑ به او فرمود:

تو پس از من به دار آویخته خواهی شد و بدنت
را با حربه ای زخمی خواهند کرد و روز سوم،
محاسن (ریش) تو از خون بینی و دهانت گلگون
خواهد شد.

تو را در کنار خانه ی «عمروبن حریث»، به دار
خواهند زد... همراه با ۹ تن دیگر...

چوبه ی دار تو از همه کوتاه تر است، بیا برویم
آن درخت خرمایی که سرانجام بر شاخه ای از آن
آویخته خواهی شد به تو نشان بدهم...

درسهایی از اصول دین، شماره نوزدهم / ۳۱

حضرت علی علیه السلام آن درخت را به میثم نشان

داد.

سالها گذشت ...

حضرت علی علیه السلام شهید شد.

بنی امیه بر مردم چیره شدند...

میثم بارها به کنار آن درخت می رفت و نماز

می گزارد و با آن سخن می گفت:

ای درخت! خدا ترا برکت دهد! من برای تو

آفریده شده ام و تو برای من رشد می کنی .

میثم، در سال شهادت خود، به خانه ی خدا

مشرّف شده و با «ام سلمه» ملاقات کرد.

ام سلمه به او گفت: نام تو را بسیار از پیامبر

می شنیدم که به علی علیه السلام تو را سفارش می کرد.

میثم از او، سراغ امام حسین علیؑ را گرفت و چون شنید که آن حضرت به خارج شهر رفته‌اند؛ گفت: سلام مرابه آن گرامی برسان و بگو: دیری نخواهد گذشت که من و تو، در سرای دیگر، یکدیگر را در پیشگاه پروردگار باز خواهیم دید.

ام سلمه دستور داد تا برای خوشبو کردن محاسن میثم، عطر آوردند. سپس به او گفت: به زودی محاسنت (در راه دوستی پیامبر و آل او) به خونت رنگین خواهد شد.

میثم وارد کوفه شد. مأمورین ابن زیاد او را دستگیر کردند و نزد او بردند.

این سخنان بین ایشان رد و بدل شد:

- خدای تو کجاست.

درسهایی از اصول دین، شماره نوزدهم / ۳۳

- در کمین ستمگراست و تو یکی از آنانی.

- مولای تو علی علیه السلام در باره منو تو چه گفته

است؟

- فرمود: تو مرا به دار خواهی زد، در کنار ۹

شهید دیگر و چوبه دار من از همه کوتاه تر است...

- من می خواهم با گفته‌ی مولایت مخالفت کنم

و تو را به طرزی دیگر بکشم.

- چگونه می توانی، او از پیامبر و پیامبر از

سوی خدا خبر داد؛ می توانی با خدا مخالفت کنی؟

من محل شهادتم را نیز می دانم و اولین مسلمانی

هستم که لجام بر دهانم می زنند.

۳۴ / هدایت معنوی و باطنی امام علیؑ

عبداللّه بن زیاد، با خشم فراوان دستور داد،
فعالاً او را به زندان ببرند... در همین زندان، میثم به
مختار ثقفی، مژده آزادی او را داد و گفت:

تو به خون خواهی حضرت سید الشهداء علیؑ ابن
زیاد را خواهی کشت و چنین شد.

باری؛ سرانجام، میثم را به قربانگاه بردند... به
سکوی پرتاب معنوی... مکانی که از آنجا به
عالی ترین و والاترین جایگاه پرواز روح بشر، صعود
می کرد او را کنار خانه ی «عمر بن حریث»، بر
چوب همان درختی که از پیش می شناخت بردار
آویختند... مردم گرد او جمع شدند... او بر فراز دار
فرستی مناسب یافت تا فضایل علیؑ را بیان کند...

درسهایی از اصول دین، شماره نوزدهم / ۳۵

زبان گشاد و دل‌های مردم گشود و جمعی را
آگاه ساخت...

به ابن زیاد خبر بردند که می‌شم تو را رسوا کرد...
دستور داد تالجام به دهان او بزنند تا نتواند سخن
بگوید...

و حربه ای به او زدند، چنان که حضرت
علی عَلَيْهِ السَّلَام خبر داده بود.

و او «الله اکبر» می گفت... در آخر روز سوّم،
خون از دهان و بینیش جاری و محاسنش به خون
رنگین و از آن گلگون شد... سلام خدا بر او باد.^۱

۳- اوّیس قرنی

پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود:

« از سوی قرن بوی بهشت می‌وزد، ای اویس
قرنی بسیار به تو مشتاقم هرکس او را دید سلام مرا
به او برساند.^۱»

حضرت علیؑ هنگامی که مردم در ناحیه ی
«ذی قار»، با او بیعت می‌کردند؛ فرمود: از سوی
کوفه هزار سرباز - نه بیش و نه کم - خواهند آمد و
با من بیعت خواهند کرد.

چون به آن جا رسیدند؛

«ابن عباس»، سربازان را شمرد و آنها را ۹۹۹

نفر یافت. در حیرت شد که چرا یک نفر کم است؟

درس‌هایی از اصول دین، شماره نوزدهم / ۳۷

چیزی نگذشت که مردی نزدیک شد با لباسی
پشمینه و شمشیر و سپر و سایر لوازم جنگی، و پیش
حضرت علی علیه السلام رفت و گفت:

می‌خواهم با شما بیعت کنم تا سر حد مرگ و

جان‌بازی. حضرت علیه السلام فرمود: نامت چیست؟

- اویس -

- تو همان اویس قرنی هستی؟

- آری -

- الله اکبر... محبوب من رسول خدا صلی الله علیه و آله - که

درود خدا بر او - به من خیر داد که مردی از پیروان
او را خواهم دید به نام اویس قرنی که از گروه خدا و

۳۸ / هدایت معنوی و باطنی امام علی^{علیه السلام}

رسول او است و به شهادت خواهد مرد... و گروهی
بیشمار را شفاعت خواهد کرد.^۱

چنین نیز شد و در رکاب حضرت علی^{علیه السلام} به
شهادت رسید.^۲

اویس، از جهت معنوی، به والایی مقام، مشهور
است.

از عبادت لذت می برد و نسبت به زر و سیم
دنیا بی علاقه بود.^۳

۱. ارشاد مفید، ص ۱۴۹ .

۲. اسد الغابة، ج ۱، ص ۱۵۲ .

۳. اعیان الشیعه، ج ۱۳، ص ۹۳ - ۸۱، چاپ دوم.

درسهایی از اصول دین، شماره نوزدهم / ۳۹

از کلمات و جملات اوئیس، می توان به
رگه هایی از حیات معنوی عظیم این مرد، آگاهی
یافت:

- به خدا سوگند، اندیشیدن، به مرگ و ترس و
بیم از روز بازپسین؛ برای مرد ایمان، در دنیا جای
شادمانی باز نمی نهد.

- در برابر امر به معروف و نهی از منکر به ما
دشنام می دهند و تهمت می زنند، اما با این همه ما
به حق خدا قیام می کنیم.^۱

۴- قنبر

قنبر نیز، از رادمردانی است که از پرتو، قدرت
معنوی پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و علی عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ به مقامی بس بلند رسید.

۴۰ / هدایت معنوی و باطنی امام علیؑ

از گفتن حقایق و پوییدن راه راستین، هراس نداشت. از نظر دنیا پرستان با آن که در ظاهر، غلامی بیش نبود؛ در سیر مقام معنوی به جایی رسید که محرم اسرار علیؑ شد.

جمله های زنده، کوبنده و پر تپش این مرد آهنین، در محضر حجاج بن یوسف، جلاد خون آشام تاریخ که سادیسم جنایت و خونریزی داشت - بسیار مشهور است:

حجاج پرسید:

- تو در خدمت علیؑ چه می کردی؟
- آب وضویش را حاضر می کردم.
- هنگامی که از وضو، آسوده می شد چه

می گفت؟

درس‌هایی از اصول دین، شماره نوزدهم / ۴۱

- این آیه را می‌خواند: **فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ،**

فَتَّخْنَا عَلَيْهِمُ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ...

یعنی پس آنگاه که که یادآوریه‌های ما را از یاد بردند؛ هر دری را به رویشان گشودیم - تا آنگاه که از داده‌های ما شادمان شدند؛ (آنگاه)؛ ناگهان آنان را باز می‌گیریم و ایشان سرافکننده و ناامیدند و حجتی نخواهند داشت، ریشه و دنباله‌ی گروهی که ستم کردند بریده خواهد شد... **والحمد لله رب العالمین...**^۱

- گمان می‌کنم این آیه را بر ما تأویل می‌کرد؟

قنبر با کمال شهامت گفت: آری.

- اگر تو را بکشم چه خواهی کرد؟

- من سعادت‌مند خواهم شد و تو شوربخت.^۱

- از مولایت علی^{علیه السلام} ابراز بیزاری کن!

- اگر از دین او بیزاری جویم، آیا مرا به دینی

بهتر از آن، رهنمون خواهی شد؟

- ... (حجاج به این سؤال او پاسخ نداد و آنگاه

گفت):

من کشنده تو هستم، هر گونه دوست داری

بگوی تا ترا همان گونه بکشم.

- این اختیار را با تو می گذارم.

- چرا؟

- چون هر گونه مرا بکشی، به همان گونه تو را

- در آخرت - خواهم کشت.

درسهایی از اصول دین، شماره نوزدهم / ۴۳

مولایم علی علیه السلام خبر داده است که مرا به ستم و

ناحق سر می برند.

حجاج دستور داد تا سرش را بریدند.^۱